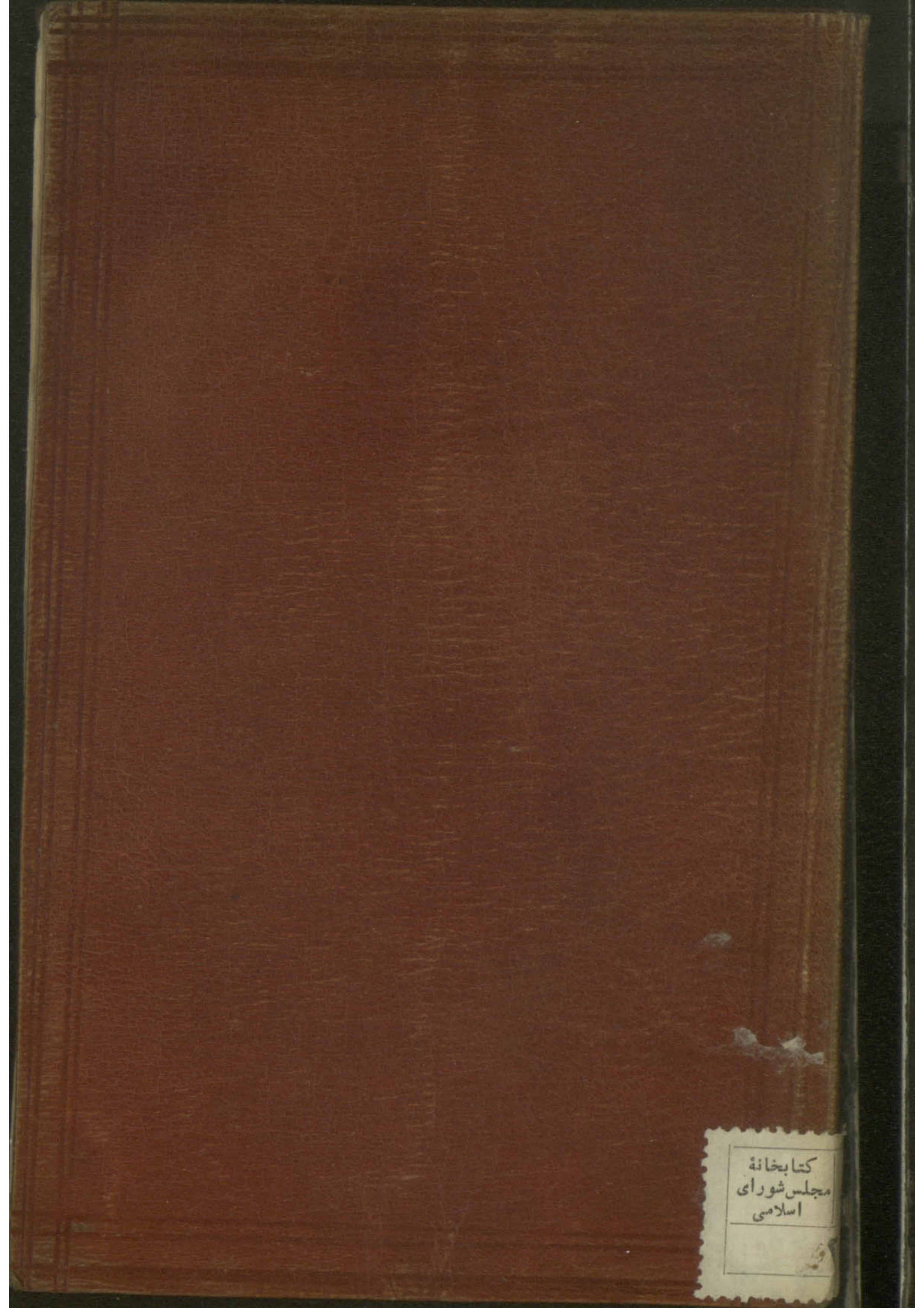
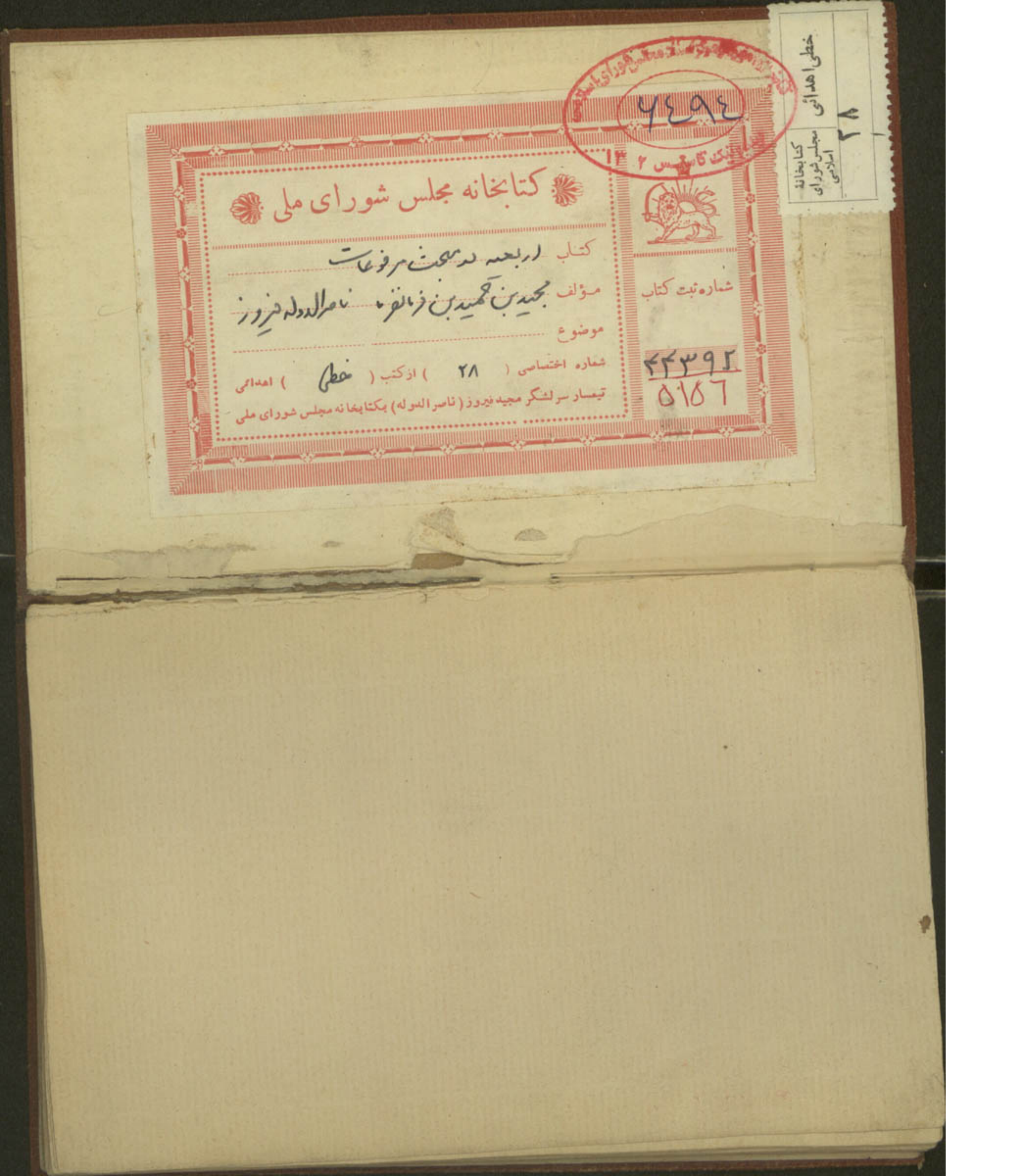
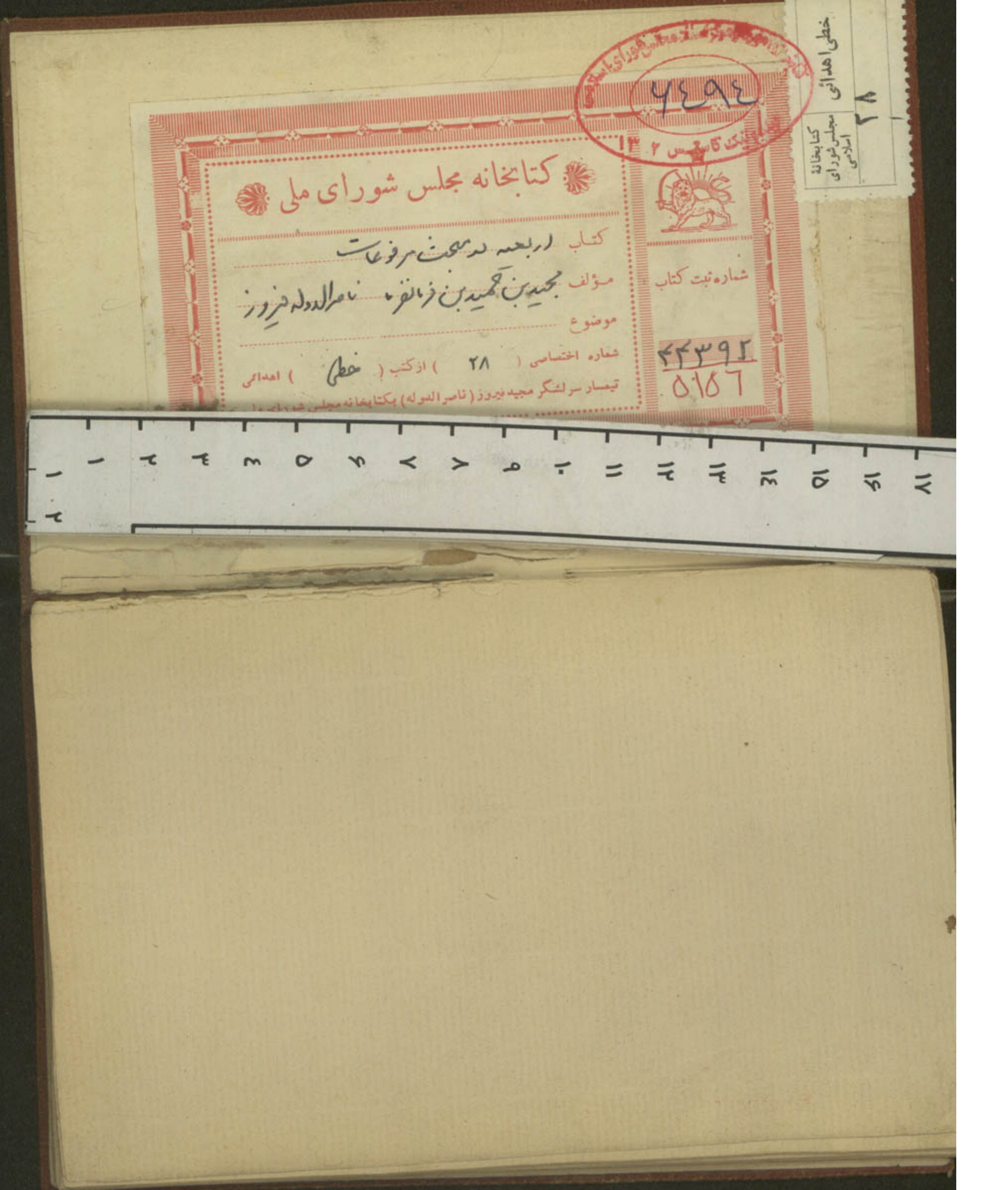
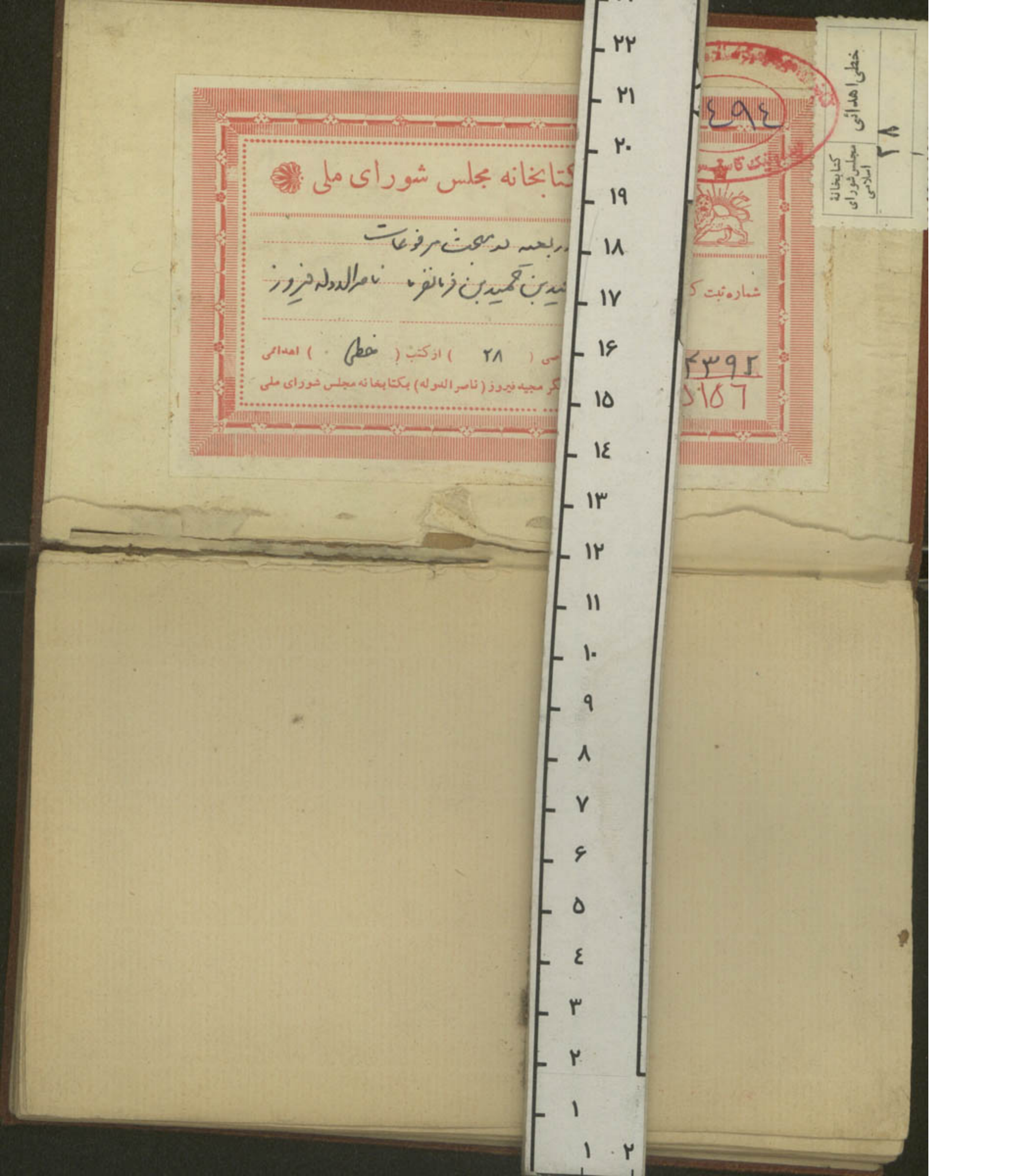
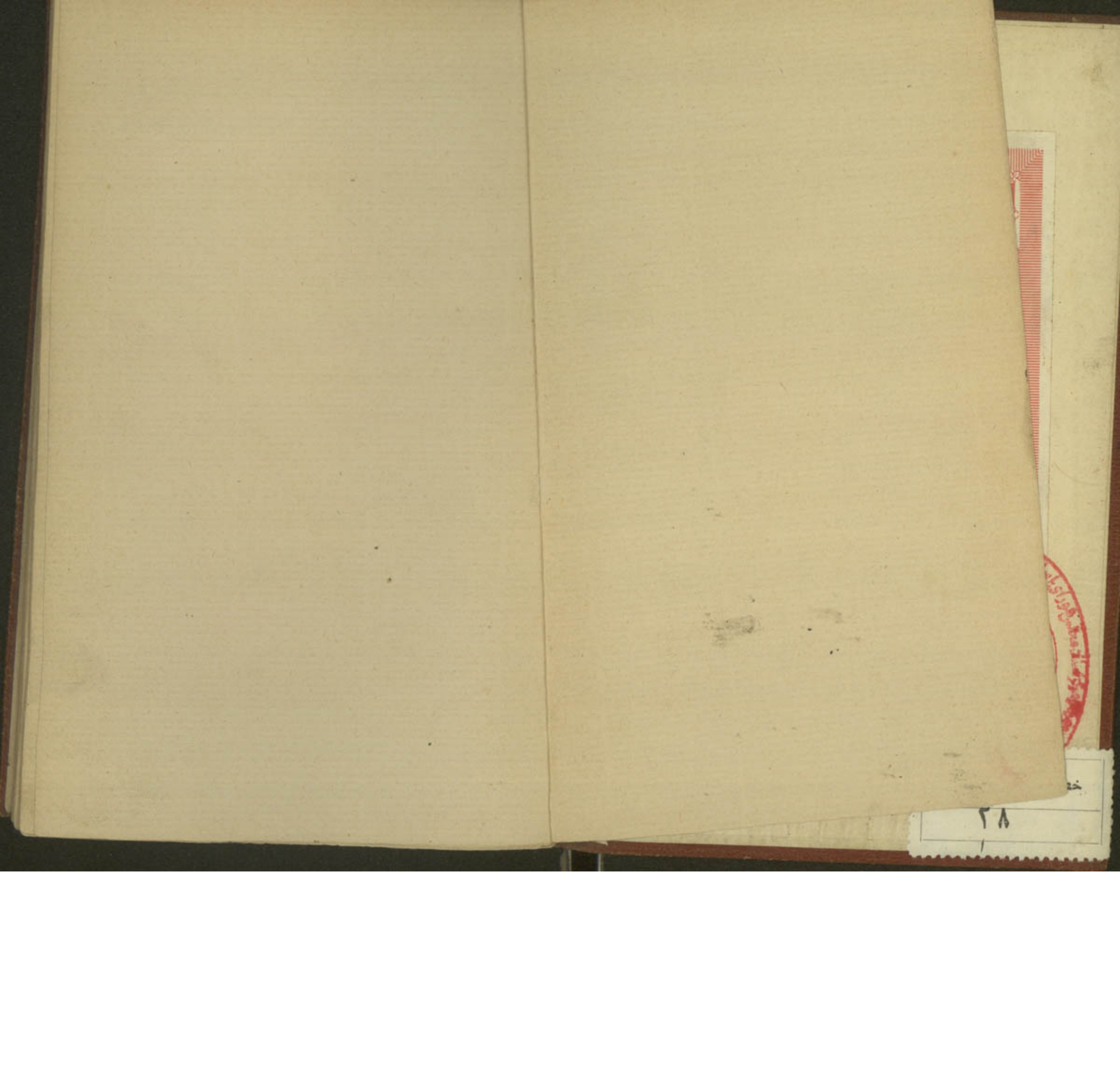



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب اربعه در بحث مرفوعات
مؤلف مجید بن عبدالحمید بن فرمانفرما ناصرالدوله فیروز
موضوع
شماره اختصاصی (۲۸) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۳۹۲
۵۱۵۶
۶۴۹۴
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۸

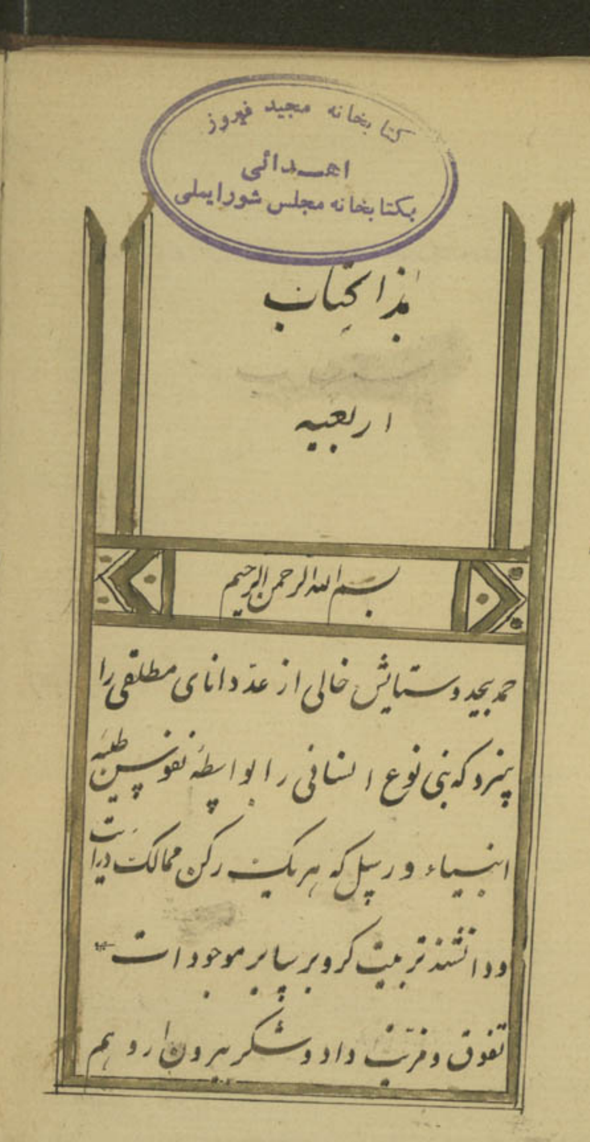

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف مجید بن عبدالحمید بن فرمانفرما ناصرالدوله فیروز
موضوع
شماره اختصاصی (۲۸) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس
شماره ثبت کتاب
۴۴۳۹۲
۵۱۵۶
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۸


کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت ک
(۲۸) از کتب (خطی) اهدائی
مجیه فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۸


۲۸

[illegible]

Chahal



هذا الکتاب

اربعیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بحد و ستایش خالی از عد دانای مطلقی را سزد که بنی نوع انسانی را بواسطهٔ نفوس طیبه انبیاء و رسل که هریک رکن ممالک دیانت و دانشند تربیت کرد و بر سایر موجودات تفوق و فرتبت داد و شکر بیرون از حد هم

و قیاس یزدان پاکیرا سزاست که افراد متشتتهٔ انسانی را امر باجتماع و اتحاد و هر یک را بالفطره ساعی در رفع احتیاجات دیگری فرمود و درود دایمی ابدی بر حقیقت حقهٔ انسانی و جلیل دولت امکانی خاتم انبیاء (محمد هاشمی) صلعم که علم کفر و طغیانرا برانداخت و از ظهورش آثار الهیه رواج یافت و بر اهل بیت طاهرینش که خانوادهٔ عصمت و طهارت و معدن علم و کرامت اند و سلام بر

مشایخ عالیمقام که هریک حافظ شریعت
(محمدی وحامل لوای احمدی اند)
(وبعد) چنین گوید محتاج برحمت خداوند حمید
(مجید بن حمید فرمانفرما) طاب ثراه که چون برادر
عزیزم حسینقلی میرزا در این ایام خیال داشت
که مبحث مرفوعات را بخواند لهذا بنا شد این مبحث را
بطور فارسی وبعباراتی واضحه که مشارالیه بفهمد
بنویسیم لهذا با عدم وقت وقلت علم شروع
کرده در این مبحث امید از کرم عمیم ناظرین

آنکه هرگاه برخطائی واقف شوند بچشم اغماض
نظر فرموده بقلم عفو اصلاح فرمایند و
بر این بی بضاعت خورده نگیرند چراکه مجبور
بود کودکانه بنویسد (چونکه با طفلان سرو
کارت فتاد * غیر این منطق لبی باید گشاد
والسلام
(مطالب درضمن مقدمه وچند فصل بیان
میشود انشاءالله تعالی)

(مقدمه) بدانکه

که انسان شروع در هر کاری که میکند

اولا باید موضوع آن کار را بداند و الا نمیتواند

شروع در آن کار بکند مثلاً هرگاه

علم طب بخوانیم اولا باید بدانیم که آن چیزی

که حمل میشود براو مسائل طبیه بدن انسان است

از حیثیت صحت و سقم والا اگر انسانی

موجود نباشد بکه میگوید تب با دل درد داری

و باید فلان غذا را بخوری با فلان دوا را بخوری

[illegible]

ج موضوع علم نحو (کلمه و کلام) و

هر چیز که گفته میشود در علم نحو از این دو چیز است

اما (کلمه) عبارتست از یکی یکی الفاظی

که شخص با آنها گفتگو میکند بدون اینکه

یکی را نسبت بدیگری بدهد مثلاً (حسن

و حسین نقی زید عمرو آب نان ایستادن

نشستن) اما هرگاه یکی را از اینها نسبت

بدهی مثلاً اگر بگوئی (زید رفت) الو

اینید و لفظ با هم یک کلام میشود اینکه

کفیم زید ایستاده است که بعباره عربی
این طور میشود (زیدٌ قائمٌ) که یک کلام است
و دو کلمه

س (۲) این زیدٌ قائمٌ که گفته شد آخر قائمٌ
چه حرکتی دارد (ج) آخر قائمٌ یا مرفوع
(این جواب غلط است)
ویا منصوب ویا مجرور است مرفوع مثل
(جاءَ زیدٌ) ~~مرفوع است~~ منصوب
مثل (رأیتُ زیداً) ومجرور است مثل
(مثل مررتُ بزیدٍ) و هر یک از این رفع *

وکه دوا و غذا میخورد وکه ناخوش میشود ⊕
اوّلاً باید انسانی موجود باشد آنوقت ⊕
ناخوش و دوا و غذا بخورد و هم چنین کلیه
صنایع دیگر مثلاً (زرگری)
زرگر هر گاه بخواهد صورت انگشتری بسازد یا
بادگیر یا سماور در خارج موجود کند اوّلاً
باید موضوعی را که این صُوَر بر او عارض میشود
از قبیل طلا و نقره یا غیر اینها بداند آنوقت
سماور یا انگشتری بسازد والّا پیداست

ی نقره یا طلا یا غیر اینها از فلزات بتوان انگشتری
یا پیاله و یا یا دیگر ساخت
پس حاصل مطلب این شد که انسان شروع
در هر علمی بکنند اولاً باید موضوع آن
علم را بدانند پس بنابر این ما که بخواهیم
شروع در علم نحو بکنیم اولاً باید بدانیم
که موضوع این علم چه چیز است آنوقت
در او گفتگو کنیم.

(س ۱) موضوع علم نحو چه چیز است؟

و نصب و جر که در آخر کلمه بود یا بواسطهٔ
عامل است مثل مثالهای سابق یا بواسطهٔ
عامل نیست مثل (رأیت سیبویه)
قسم اول که اعرابشان بواسطهٔ عامل بود
بنامند آنها را معرب و قسم دوم که
اعرابشان بواسطهٔ عامل نبود مبنی

(س ۲) معربات کدامند؟

(ج) معربات از قراری که شنیدی
یا مرفوع اند یا مجرور و یا منصوب

(س ۴) مرفوعات چند قسم اند ؟

(ج) مرفوعات بر دو قسم است، و آن دو قسم هم باز هم بر مرفوع عنه لاغیر یا مرفوع عنه و غیر

(س ۵) نوع اوّل که مرفوع اند لاغیر کدام اند

(ج) قسم اوّل که مرفوع عنه لاغیر بر چهار قسم اند وما آنرا در چهار فصل ذکر میکنیم وفصل اوّل فاعل فصل دویم نایب بجای فاعل فصل سیم مبتدا فصل چهارم

خبر

فصل اوّل باید در فاعل گفتگو کنیم بدانکه هر فعلی در خارج موجود شود لابد است که آن فعل را فاعلی موجود کند زدن یا رفتن یا آمدن که فعل آنها زد و رفت یا آمد است که بطور زبان عربی گفته میشود (ضرب ذهب جاء)

زد رفت آمد

البته باید بواسطهٔ فاعلی موجود شود مثلاً میگوئیم زید رفت، یا عمرو آمد و در زبان عربی باید فعل جلو آورد و فاعل را

مؤخر مثل (ضَرَبَ زیدٌ) یا قامَ عمروٌ
که حالا ضَرَبَ که فعل است مقدم و زیدٌ
که فاعل است مؤخر پس حاصل مطلب که [2] این شد
تعریف فاعل را بدانیم و این است
فاعل آن چیزیست که اسناد داده شده
باشد فعل بسوی آن فاعل در حالتی که قوام
و موجود شدن فعل در خارج بواسطهٔ
فاعل است مثل (عَلِمَ زیدٌ) (نَصَرَ زیدٌ)
عالم شد زید — یاری داد زید

س) فاعل بر چند قسم است ؟

ج)

ج) فاعل بر دو قسم است یا اسم
ظاهر است یا ضمیر اسم ظاهر مثل
(قامَ زیدٌ) ضمیر مثل (ضَرَبْتُ) (ضَرَبنا)

س) ضمیر بر چند قسم است ؟

ج) ضمیر بر دو قسم است یا بارز یا
مستتر یعنی پوشیده بارز مثل (ضَرَبْتُ) نهان
فاعل تائی است متصل بفعل شده است
که ضرب باشد و این ضمیر را بچشم می بینیم
یا ضمیر مستتر است مثل (ضَرَبَ) که ضمیر هو

در او مستتر وقتی که ضرب را گفتیم و هو را نگفتیم
نمیتوانیم هو را بچشم ببینیم و این ضمیر را مستتر
می نامند

(س) این ضمیر مستتر که شما گفتید در چند جا
مستتر است (ج)

این ضمیر در شش جا مستتر است و بچشم او را
نمیتوان دید اوّل ضمیر در مفرد و مفرده فعل
امر مخاطب مستتر است وجوباً مثل (اُضرب)
(و اُضربی) که در اضرب ضمیر اَنتَ مستتر است

و در اضربی ضمیر اَنتِ مستتر است بطور وجوب
و بچشم نمیتواند آن ضمیر را به بیند

دوّیم در فعل مضارعیکه آن فعل مبدو
به تاء خطاب باشد مثل (تضربُ) که
اول او تاء خطاب است و در تضربُ ضمیر اَنتَ
مستتر است ایضاً بطور وجوب یعنی
میزنی تو یک مرد حاضر در زمان اینده و
صیغه مخاطب است از فعل مضارع و مفرد
مذکر هم هست

پنجم فعل مضارعیکه ابتدا شده باشد
به همزه ~~بطور اجمال~~ و بعبارهٔ اخری متکلم
وحده باشد و در آنجا هم یعنی در متکلم وحده
ضمیر مستتر است بطور وجوب مثل
(أَضْرِبُ) که ابتدا شده است
بهمزه و ضمیر (انا) در او مستتر است
و آن ضمیر را هم بچشم نمیتوان دید ایضاً میزنم
من یکمرد را یا یکزن را در زمان آینده.
ای تخصیص متعدیه
چهارم در فعل مضارعیکه ابتدا شده

بنون بعبارهٔ اخری متکلم مع الغیر باشد
مثل (نَضْرِبُ) ضمیر نَحْنُ در او مستتر است
بطور وجوب و این ضمیر را ایضاً تا وقتی که
ذکر نشود نمیتوان دید نضرب صیغهٔ متکلم
مع الغیر است یعنی میزنیم ما یک مرد
یا دو مرد یا سه مرد در زمان آیند (پنجم)
در فعل استثناء مثل (ما جاءنی القوم ما عدا زیداً)
ضمیر هو در عدا مستتر است که برمیگردد به
بعض که از قوم مستفاد میشود یعنی آنچه

مراقوم مگر بعض از قوم که زید است

ششم در فعل تعجب مثل (ما احسن زیدً)

یک ضمیری توی احسن مستتر است

که به ما بر میگردد و آن ضمیر هم هو است

یعنی چه چیز نیکو کرد زید را

(س ۹) شما گفتند که در متکلم وحده که

اضربُ باشد ضمیر انا در او مستتر است

و چه میگوئید در اقوم انا که ضمیر ظاهر است

ج ۹ در اقوم انا خیال مکن این

انا ضمیر است و ظاهر شده است

این انا که در اضربُ انا یا اقوم انا یا انصر انا

یا اعلم انا ضمیر است خیر این انا

تاکید از برای اضربُ یا فلان است

و همچنین قمتُ انا یا نصرتُ انا یا غیر

اینها همه تاکید اند از برای فعل و آن ضمیر

توی خود قمت یا اینها است

(قاعده)

(س ۱۰) فاعل را میشود بر مفعول مقدم

[illegible]

داشت . ؟!

(ج) بحسب قاعده باید فاعل را
بر مفعول مقدم داشت اما در دو صورت
واجب است فاعل را مقدم داشت
و در دو صورت واجب است مفعول را
مقدم داشت . س (۱۱)
آن دو صورتی که واجب است فاعل را
بر مفعول مقدم داشت کدامند ؟
(ج) یکی آنکه باید فاعل را مقدم داشت

بر مفعول مثل (نصر زیدٌ عمرواً) زید که
فاعل است بر عمرو که مفعول است
مقدم داشت وجهه اینست
فاعل آنکسی است که فعل از او صادر
میشود و مفعول آنکسی است که فعل بر او
واقع میشود مثل آنکه یاری کردن از
زید صادر شده است و بعمرو رسیده است
مثلاً در مثال گذشته زید یاری
کرده است و عمرو یاری کرده نشده است

واین مبنی است که از او خبری صادر کسی
نشود شان او بالاتر است از کسی که
بر او خبری صادر شده است
واما آن دو صورتی که واجب است
فاعل بر مفعول مقدم بشود اول
در جاییکه ترسیده بشود اشتباه
مثل در اسم مقصور که اعراب
فاعل و مفعول هر دو مقدر باشد مثل
(ضرب عیسی موسی) اگر عیسی زده است

واجب است که او را مقدم داشت
واگر موسی زده است و فاعل است
واجب است که او را مقدم داشت
بجهة اینکه اگر فاعل را مقدم نداریم
معلوم نمیشود که کدام فاعل است و کدام
مفعول بخلاف آن صورتی که اعراب
آن فاعل و مفعول مقدر باشد اما
اشتباه نشود که در اینصورت هر
کدام از فاعل و مفعول را مقدم بداریم

فرقی ندارد مثل (اکل عیسی کمثری)
که عیسی فاعل است وکمثری مفعول
حالا میشود کمثری که مفعول است مقدم
بداریم وبگوییم اکل کمثری عیسی بجهة
انکه هیچ وقت گلابی عیسی رانمیخورد
پس معلوم است که هرکدام را مقدم
بداریم معلوم است که فاعل عیسی است
وکمثری مفعول **دوم** درجائیت
که فاعل ضمیر متصل باشد ومفعول هم موخر

از فعل باشد مثل (ضربتُ زیداً) که ضربَ
فعل تا فاعل زید مفعول بجهة اینکه تا ضربتُ
نبی ضرب نمیشود بخوانیم بجهة اینکه ضمیر متصل است
ودر دوجا واجب است
که مفعول بر فاعل مقدم بشود **اوّل**
درجائیست بفاعل متصل بشود ضمیر مفعول
مثل (ضَرَبَ زیداً غلامه) که حالا ضمیر
مفعول که هواست متصل است به غلام
که فاعل ضرب است واز اینجهة مفعول مقدم شده است

دوّیم در جائیست که متصل شود
بفعل ضمیر مفعول مثل (ضَرَبَکَ زَیدٌ) که
حالا کاف مفعول است و متصل بفعل شده است
و فاعل مؤخر از فعل و مفعول باشد و ازاین جهة
س (۱۲) اگر فاعل مؤخر از نعم و بئس باید
فاعل مقدم باشد چکار باید بکنیم ؟
ج (۱) اگر فاعل مقدم باشد مفعول را
مؤخر میداریم و اگر مفعول مقدم فاعل را باشد
مؤخر میداریم

فصل دوّیم

از مرفوعات نایب بجای فاعل است

نایب بجای فاعل را

بگو ببینم کدام است آن مفعولیست
که قائم مقام یعنی جانشین فاعل باشد
مثل (اُکِلَ زَیدٌ الخُبزَ) بزبان فارسی یعنی
خورد زید نان را حالا اکل فعل زید فاعل و
خبز مفعول و اگر بخواهیم نایب بجای فاعل

قرار بدهیم اَکَلَ را فتحه را بدل بضمه میکنیم
و فتحهٔ کاف را بدل بکسره میکنیم آنوقت
نایب بجای فاعل میشود مثل (اُکِلَ الخبز)
که حالا فاعل که زید بود برداشتیم و مفعول را
که خبز باشد جانشین زید شده است
و اعراب اولش را برداشتیم و یک
اعراب تازهٔ باو میدهیم و صیغهٔ فعل مجهول
(فُعِلَ) یا (یُفعَل) ای فعل نایب
بجای فاعل باید مجهول باشد بخلاف فعل

معلوم یعنی فعل و فاعل باید معلوم باشد
س (۳) چه مفعولی نایب بجای فاعل
میشود و چه مفعولی نمیشود
(ج) مفعول دویم باب علمت و
(مفعول سیم باب اعلمت مفعولٌ له)
(مفعولٌ معه) نایب بجای فاعل نمیشود
(و مفعولٌ به) و مفعولٌ مطلق) و مفعولٌ فیه
نایب بجای فاعل میشوند
س ۱۴ چرا مفعولٌ له و مفعولٌ معه نایب

بجای فاعل (ج) نمیشوند
مفعول له اگر نایب بجای فاعل نشود
یا مفعول معه بجهة انکه اگر مفعول له نایب بجای
فاعل نشود غرض ما فوت میشود بجهة انکه
وقتی که نایب بجای فاعل میشود چونکه
منصوب است و نایب بجای مرفوع است
آنوقت نصب مفعول له میرود و مرفوع میشود
و غرض ما از مفعول له افادهٔ تعلیل بود و
علیّت وقتی که مرفوع شد این افادها

میروند و از انجهة نایب بجای نمیشود
و مفعول معه بجهة غرض ما از اوین است
که افادهٔ معیّت بکُنَد وقتی که نایب
بجای نصب او میرود و این افاده هم
میرود و غرض ما ایضاً فوت میشود

(س ۱۵)

اگر مفعول به در کلام مفاعیل دیگر حاضر باشد
(ج) مفاعیل دیگر میپا وند
(س ۱۶) یعنی همهٔ مفاعیل و آن مفاعیلی هم

که نایب بجای فاعل میشوند میساویند

(ج) خبر همان مفاعیلی که نایب

بجای مبتدا میشوند در اینصورت میساویند

یعنی مادامیکه مفعول به نباشد اینها

میساویند

(فصل سیم)

از مرفوعات مبتدا است و آن هم بر

دو قسم است اوّل اسم جامدی است

که مجرد باشد از عوامل لفظیّه مثل (زیدٌ قائمٌ)

که زید مبتدا است و رفع او بواسطهٔ عامل لفظی

نیست بلکه بواسطهٔ ابتدائیت است که

عامل معنوی است بعبارهٔ اخری عامل در

زید همان بودن خود اوست که در اوّل کلام است

بخلاف اینکه میگوئی (ضَرَبَ زیدٌ عمرواً) که در

اینجا عامل لفظی است که (ضرب) باشد

دوّم صفتی است که تکیه کرده باشد بحرف

نفی یا بحرف استفهام یعنی پیش از

مبتداء وصفی یا حرف نفی باشد یا حرف

استفهام مثل (اَقائِمٌ زَیدٌ) تکیه بحرف
استفهام کرده است و در اینجا قائمٌ که
وصف است و تکیه بهمزه کرده است
و زیدٌ فاعل است و جانشین خبر است
مثال آنجائیکه تکیه بحرف نفی کرده باشد
مثل (ما قائِمٌ زیدٌ) و بدانکه این مبتداء
وصفی یا باید رفع بدهد اسم ظاهر را
تا فاعل و سد مسد خبر باشد مثل مثال
گذشته یا اینکه ضمیر برا که در حکم اسم ظاهر

باشد مثل ضمیر منفصل و از این قبیل است
قول (تع) (اَراغِبٌ اَنتَ عَن آلِهَتی یا
اِبراهیمُ) بزبان فارسی یعنی آیا
اعراض کننده هستی تو یا ابراهیم از
پروردگار خود شاهد بر سر انت است که
در اینجا فاعل اراغِبٌ است و سد مسد
خبر خود اراغِبٌ است
س ۱۷ این مبتداء وصفی ما بعدش
چند صورت میشود خواند

ع هرگاه این مطالب معلوم شد پس
بدانکه مبتداء وصفی نسبت بما بعدش
چهار صورت می بندد ویا هرد و مفردند
مثل (اقائم زید) یا هرد و تثنیه اند مثل
(اقائمان الزیدان) یا جمع اند مثل (
اقائمون الزیدون) یا وصف مفرد است
وما بعدش تثنیه وجمع مثل (اقائم الزیدان او الزیدون)
یا وصف تثنیه وجمع است وما بعدش مفرد
مثل اقائمان یا اقائمون زید اما وجه اول پس دو

ترکیب دارد مثلاً (اقائم زید) حالا اقائم
مبتدا و زید فاعل وسد مسد خبرش ومیشود
هم بگوئیم اقائم خبر مقدم و زید مبتدا موخر
باشد بواسطه اینکه همزه استفهام است و
صدارت طلب اما وجه دویم
یک ترکیب دارد وآن اینست که بگوئیم
اقائمان الزیدان یا هرد و را جمع بخوانیم
اقائمون الزیدون که اقائمان یا اقائمون
خبر مقدم و زیدون مبتدا موخر ونخوانیم

بگوئیم اقائمان یا اقائمون مبتدا، و زیدون
فاعل و سد مسد خبر

س ۱۸ چرا نمیتوانیم بگوئیم اقائمان یا
اقائمون مبتدء و ما بعدش سد مسد خبر؟

ج قاعده اینست که هرگاه
فاعل فعل یا شبه فعل مثل اسم فاعل و اسم
مفعول و غیر اینها هرگاه تثنیه یا جمع شد باید آن
فعل و شبه فعل را از علامت تثنیه معری داشت یا جمع
و در اینجا وصف با علامت تثنیه و جمع دارد

پس ترکیب صحیح (اقائمان الزیدان او زیدون
اینست که بگوئیم خبر مقدم اند و مبتدای مؤخر
اما وجه سیم مثل (اقائم الزیدان او زیدون
پس ترکیب اینست که اقائم مبتدا باشد و ما
بعدش خواه تثنیه و جمع باشد فاعل و
سد مسد و نمیشود خبر مقدم و مبتداء موخر ساخت

س ۱۹ چرا نمیشود خبر مقدم و مبتداء مؤخر
ساخت ؟

ج بجهة اینکه خبر مشتق باید مطابق با

مبتدا باشد و در اینجا منظور نیست بجهة
انکه اقائم مفرد است و الزیدان
تثنیه و جمع   اما وجه چهارم مثل
اقائمان زیدٌ یا اقائمون زیدٌ پس
بدانکه این دو وجهه غلط اند بجهة انکه اگر
بخواهیم اقائمان را خبر مقدم بگیریم لازم است
که ضمیر تثنیه برگردد بمفرد و اگر بخواهیم
اقائمان را مبتدا بگیریم لازم می آید که اقائمان
دو فاعل داشته باشد یکی تثنیه و آن

و آن ضمیر تثنیه است و یکی مفرد و آن
زید است و غلط بودن این در کمال
مواضبط است

س ۲۰ آیا مبتدا بی خبر ذکر میشود؟
(ج) مبتدا بی خبر ذکر میشود بلی
س ۲۱ در چند جا بی خبر ذکر میشود
(ج) مبتدا بی خبر در چهار جا
ذکر میشود

قاعدة

گاهی حذف میشود خبر بطور وجوب

اوّل درجائی است که خبر مبتدأ دلالت
بکند بر معنی مقارنه یعنی دال بر معنی مقارنت
کرده باشد و بعد از واو معیت درآید
مثل اینکه عرب میگوید (کُلُّ رَجُلٍ وَضَیعَتُهُ)
که تقدیرش اینست (کُلُّ رَجُلٍ مَقرُونٌ مَعَ ضَیعَتِهِ)
ترکیب میشود (کلٌّ مبتدأ و مقرون خبرش
حذف شده است و آن واو هم
بمعنی معیت است با مابعدش جانشین
خبر محذوف شده است مابعد واو هم و ضیعة

معنی (هر مردی نزدیک است با حرفهٔ
خود) دوّم درجائیست که وصف یا
مصدر مضاف باشد یا افعل تفضیلی که
اضافه بمصدر شده باشد مثل اینکه عرب
استعمال میکند (اَکثَرُ شُربِیَ السَّوِیقَ مَلتُوتاً)
اکثر اسم تفضیل و مبتدأ اضافه شده باشد
به شرب که مصدر است سویق مفعول
شرب است ملتوتاً حال از سویق و تقدیر
اینست (اکثر شربی السویق حاصلٌ اذا کان

ملتوتاً) که حاصل خبر بوده است حذف
شده است یعنی زیاد نوشیدن من قاوتررا
درحالتیست که مخلوط شده باشد و این ملتوتاً
که گفتیم حال است و جانشین خبر محذوف
شده است که حاصل باشد
مثال آنجائیکه مصدر مضاف باشد یعنی
مصدریکه اضافه شده بیک اسم دیگری
مثل اینکه اضافه شده باشد به (یاء)
متکلم مثل قول عرب که میگوید (ضربی زیداً

قائماً) که تقدیر اینست ضربی زیداً حاصل
اذا کان قائماً حاصل خبر مبتدا که ضربی
باشد حذف شده است و قائماً حال است
و جانشین خبر محذوف که حاصل باشد
یعنی زدن من زیدرا بواسطه این بود
که ایستد و در این دو جا که ذکر
کردیم مبتدائی خبر ذکر میشود بطور وجوب
~~سوم از اینجا که مبتدائی خبر ذکر میشود~~
درجائیست که وصف ما بعد از لولائی غیبه متا باشد

مثل لولا علیٌ لهلکَ عمرُ ترکیب اینست لولا
لولای امتناعیه علیٌ مبتدا خبر منه اکه علیٌ باشد
حذف شده است و موجودی حذف
شده است که خبر علی باشد لهلک جواب
لولا و عمر فاعل هلک و جانشین خبر محذوف
که تقدیر میشود لولا علیٌ موجودٌ لهلکَ عمر
یعنی اگر علی موجود نبود هر آینه عمر هلاک
میشد

چهارم در جائی است که وصف ما مقسمٌ به

واقع شده باشد بعبارة اخری قسم خورده
یاد شده باشد قول عرب (لعمرک لاقومن
تقدیر اینست لعمرک قسمی لاقومن) که
قسمی خبر لعمرک بوده است حذف شده است
و جواب قسمی جانشین خبر محذوف شده است
که اقومن باشد حذف شده است یعنی
قسم بجان تو هر آینه می ایستم

س ۳۰ مبتدا معرفه است یا نکره ؟

ج مبتدا اینست که معرفه باشد

س ۳۱ نکره میشود باشد؟

ج نکره میشود باشد در وقتی که فایده
داشته باشد

قاعده

بدانکه حق مبتدا اینست که معرفه باشد در سؤال
پیش گفته شد که معرفه باید باشد

س ۳۲ مبتدا چرا باید معرفه باشد؟

ج بجهة انکه مبتدا محکوم علیه است و
حق محکوم علیه اینست که معرفه باشد بعبارهٔ

اخری باید حکم کنی برا و مثل انکه بگوئی
زید ایستاده است پس تا زید را نشناسی
چگونه میتوانی حکم بکنی که زید ایستاده است
بعبارهٔ اخری یک زیدی هست امّا نمیدانید عمرو بداند
که برادرش است باید بگویم که زید
برادر تو است که آن عمرو بداند که زید
اسم برادر خود اوست حالا اینجا
زید که معرفه است مبتدا آوردیم و خبر را
نکره انشاءالله در فصل خبر ذکر میکنیم که

خبر چرا باید نکره باشد. و لعد بجهة اینکه زید
که اسم برادر عمرو بود مجهول بود در نزد
خودش و بکر معلوم کرد که بداند اسم
برادرش را و من لعد اسم برادرش را
بخواند و بگوید که زید چکار بکن و چکار نکن و
بعضی اوقات میشود مبتدا نکره باشد
بجهة فایده و او اینست مثل مَرَّةٌ غندیم
یعنی یلنگ پیش زید است و فایده او
اینست که ما بفهمانیم یلنگ پیش زید است

و خبر تارکی این کلام همین است

(فصل چهارم

از مرفوعات خبر است و خبر آن اسمی است
که برهنه باشد از عوامل لفظیّه و این صفت
داشته باشد بسبب او اسناد
داده شده باشد خبر را به مبتدا مثل زیدٌ
قائمٌ که اسناد ایستادن را بزید بواسطه
قائمٌ که خبر است داده ایم

س خبر بر چند قسم ؟

ج خبر بر دو قسم است خبر مشتق
و خبر جامد خبر مشتق هم بر دو قسم است
با رفع میدهد ضمیر را تا فاعلش باشد مثل
زیدٌ قائمٌ که ضمیری توی قائمٌ مستتر است
که بر میگردد بزید (دویم با رفع میدهد
اسم ظاهر را مثل زیدٌ قائمٌ ابوه
هرگاه این اقسام معلوم شد پس بدان
که خبر در دو صورت مطابقه با مبتدا
میکند و در یک صورت لازم نیست

(خاتمه ختم کننده)

بدانکه حق خبر آنست که نکره مثل اینکه
مبتدا حق او بود که معرفه باشد حالا بجهه اینکه
باید بواسطه او خبر بدهی و اگر معلوم باشد
فایده ندارد و گفتن او اسباب تمسخر است
و این مثالی که میزنم مرا مسخره نکنی بجهه
فهماندن بر تو میگویم اگر تو ایستادن یا عمرو
زید را بدانی دیگر چه فایده دارد برای
تو یا عمرو کسی بگوید زید ایستاده است

هیچ فایده برای عمرو ندارد اما وقتی که یکی
که در نزد زید یلیکی است شاید یک وجهی
بان مرد خبر آورنده بدهند و در آن مثال
نازکی نداشت که بدهند

س ۲۲ خبر معرفه میشود یا شد

ج) میشود معرفه باشد مثل (علیٌ)

امامنا) خبر بجهة ما فایده معرفه شد و او
اینست که ما بگویم علیٌ امام ماست
نه عمر و نه عثمان و نه ابوبکر و نه غیر

که مطابقه نکند و تفضیل در جدول ذیل مبیت
(تتمه تمام کننده)



س ۲۳ در هند قائم ابوه چرا مطابقه
نکرده است

ج) بجهة آنکه هند که مبتدا است مونث

و قائم که خبر اوست مذکر

(س ۳۵) در الکلمة لفظ مطابقه نکرده است

چرا؟ ج

بجهة انکه کلمه که مبتدا ست مؤنث است

و لفظ مذکر

(س ۳۶)

در زیدٌ قائمٌ چرا مطابقه کرده است

(ج) بجهة انکه هردو مذکراند در قائم

یک ضمیری مستتر است که هو باشد

و راجع بزید است

(س ۳۷) خبر باید مقدم باشد یا مؤخر

ج خبر حقش است که مؤخر باشد

اما بعضی اوقات که مقدم میشود مثل

نعم رجلاً زیدٌ زید مبتدا و مؤخر و جملهٔ ما

بعدش که نعم رجلاً باشد (س ۳۸)

مبتدا، زیاد تر از یک خبر میگیرد یا نه

(ج) بعضی اوقات از یک خبر زیاد

تر میگیرد مثل (هذا حلوٌ حامضٌ که

هذا مبتدا و حلو خبر اول حامضٌ خبر دوم

یعنی می خوش با ترس شیرینت

خدای تعالی وسعت بدهد سینه های ما را بنور آنکه

شناخته میشود و قرار بدهد جای ما را آنچیزیکه وارد

میشویم باو در این ورقات در حالیکه

خالص است مروجه پاک تو را و قبول بکن تو او را

از ما بدرستیکه تو شنونده هستی و علیم هستی پس بدرستیکه

دست بدامن میشویم بسوی تو و بسوی دوست تو

که محمد است و آقای خوبان است و آل آن محمد که

ائمه معصومین سلام با صلوات بر خود محمد و آل محمد

قد تمت الکتاب فی النحو الفارسی

بعون الملک الوهاب فی سنه الادر شد

فی یوم پنجشنبه بیست و پنجم

شهر ذی القعدة الحرام

فی سنه ۱۳۱۹

هجری

هذا الکتاب لو بیاع بوزنه دراً

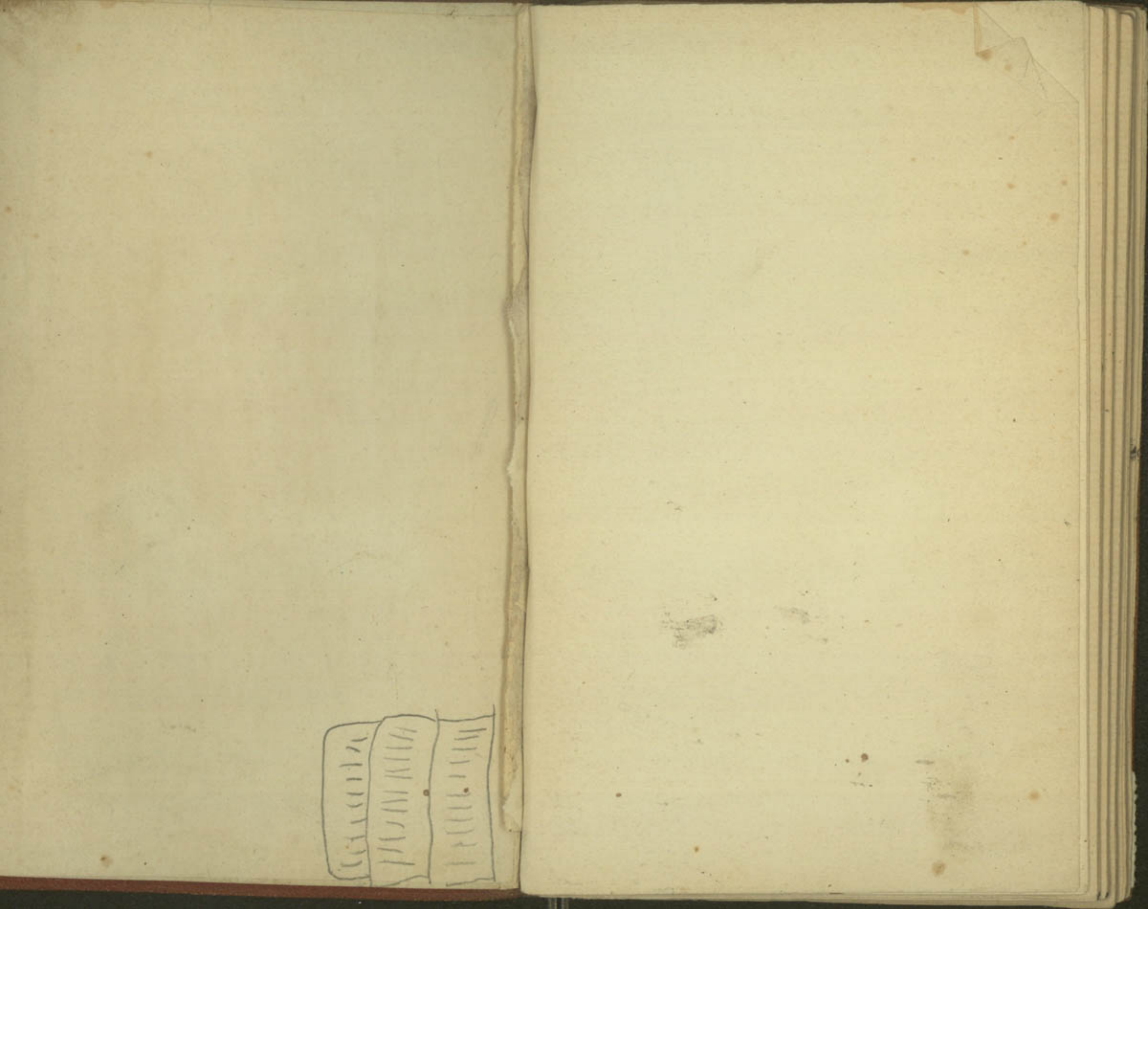
لکان البایع مغبونا الحق والانصاف در زبان خود کمال

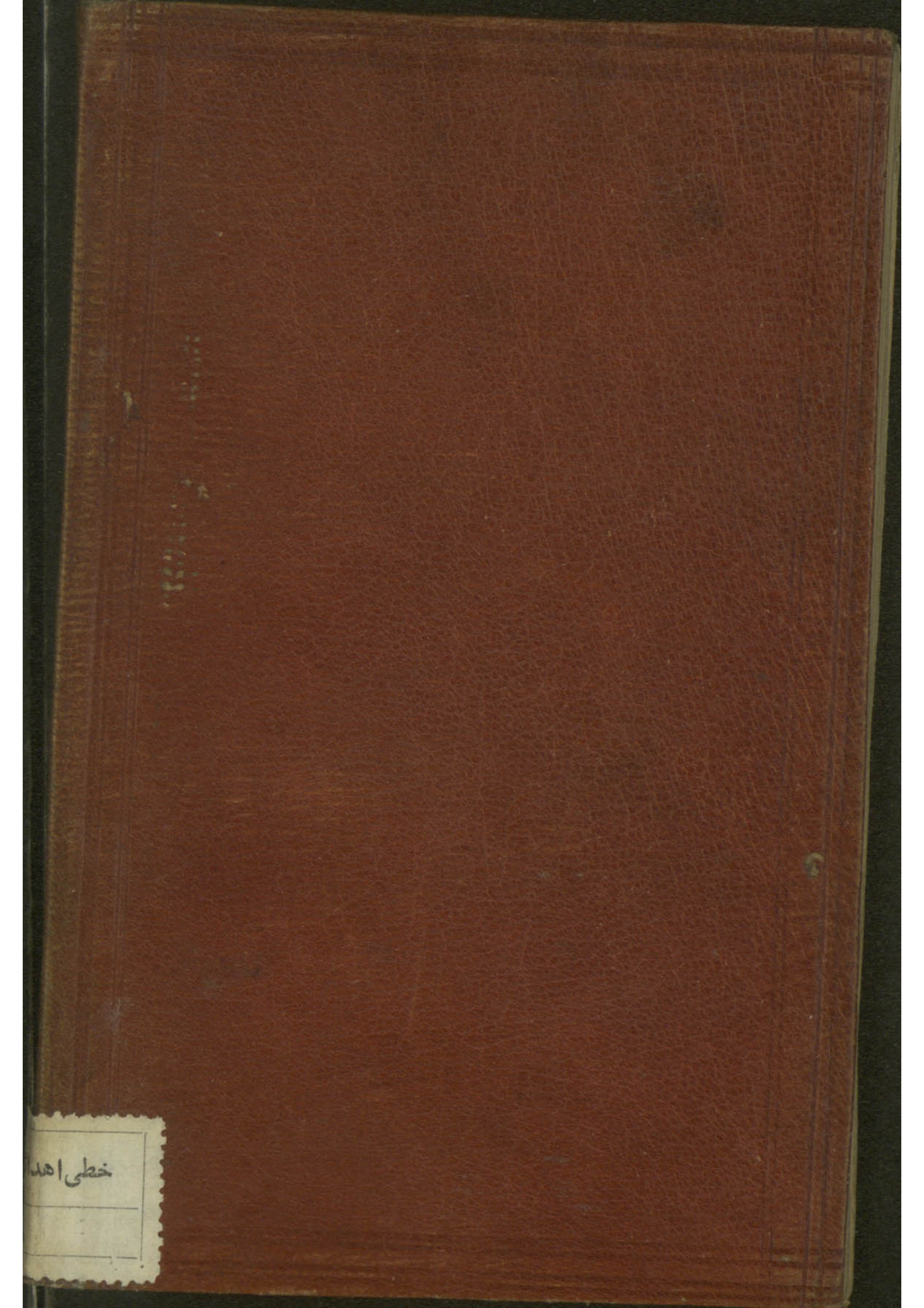
متانت و صحت را دارد و در واقع در مدت پنجشنبه

تحصیل کمال هر دقت بخواهد در باب نحو و دقایق صحیح راه

کتاب مستمر را بنهایت ملتفت شود (شهاب)

درس سیزده روز تمام شد پنجشنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۱۹ هجری




خطی اهدا